فصل ۹: فی الوجود الرابطی

فصل فی الوجود الرابطی، اطلاق الوجود الرابطی فی صناعاتهم یکون علی معنیین أحد هما ما یقابل الوجود المحمولی و هو وجود الشیء فی نفسه المستعمل، فی مباحث المواد الثلاث و هو ما تقع رابطه فی الحملیات الایجابیه وراء النسبه الحکمیه الاتحادیه التی هی تکون فی جمله العقود و قد اختلفوا فی کونه غیر الوجود المحمولی بالنوع أم لا.

یکی از مباحث وجود و تقسیم آن به تقسیم اوّلی، تقسیم وجود است به وجود فی نفسه و فی غیره که این تقسیم، به تقسیم اوّلی وجود برمی‌گردد. در این تقسیم صحبت در این است که وجود یا استقلال مفهومی و استقلال خارجی و عینی دارد و یا اینکه از نقطه نظر مفهوم استقلال ندارد، بلکه مفهوم آن در ارتباط با مفاهیم دیگر بدست می‌آید. برای مثال فرض کنید که در معانی حرفیه، اگر معنای حرفی در جمله‌ای واقع بشود، این معنا فی غیره ظهور پیدا می‌کند. اما اگر خود این معنای حرفی بخواهد به تنهایی ظهور و بروز پیدا بکند، این امکان ندارد. وقتی که ما می‌گوئیم سرت من البصره الی الکوفه. دو معنای استقلالی و دو معنای فی نفسه در اینجا مدّ نظر است. معنی و مفهوم اول، مفهوم فعلی است که در سرت نهفته است و مفهوم دوم مفهوم بصره است که اسم ذات است. ارتباط بین این دو مفهوم فی نفسه، که اولی فعل و دومی بصورت اسم ذات تجلّی پیدا کرده است همان ابتدائیت است. که اگر ما بخواهیم نظر استقلالی بر این بکنیم، این مفهوم فی نفسه می‌شود و می‌تواند مبتدا واقع شود و موضوع برای قضیه حملیه قرار بگیرد. اگر ما بخواهیم لحاظ آلیت در این مفهوم داشته باشیم، همان معنای ربطی است که بین سرت و بین بصره است. پس بنابراین ما می‌توانیم از حرف و از معنای حرفی دو اعتبار انتزاع کنیم. انتزاع اوّل انتزاع ربطی است و انتزاع دوم انتزاع آلی است. به انتزاع اول ربط بین دو اسم و دو مفهوم فی نفسه برقرار می‌شود. سرت من البصره. حرکت از بصره و به اعتبار دوم، دیگر این ارتباط از بین می‌رود. من باب مثال اگر این ابتدائیت را در بیاوریم و بجای «سرت من البصره» بگذاریم «سرت ابتدائیت البصره» معنا خراب می‌شود و در اینجا چیزی بدست نمی‌آید. لهذا اعتبار در این جا نقش مهمی دارد و ما همین مسأله را در موارد دیگر یا در فقه هم می‌توانیم بکار ببریم. فرض کنید در آنجایی که می‌گویند محرم نظر به آینه برای او حرام است و خود را در آینه نباید ببیند، خب این که داریم نظر به مرآت برای محرم حرام است؛ این نظر، نظر آلی است نه نظر استقلالی. این طور نیست که محرم نتواند اصلًا آینه بخرد، و آینه خریدن برای محرم اشکال داشته باشد. حرمت نظر محرم در مرآت این است که خود را در او ببیند، نه اینکه نظر به مرآت داشته باشد. اگر یک آینه در اینجا باشد و اصلًا محرم به این آینه نظر نکند، این اشکال ندارد. وقتی که یک شخصی در حال احرام است و در کنار او هم یک آینه قرار دارد و او از آینه به یک سمت نگاه می‌کند که

اصلًا آینه را نمی‌بیند، در این صورت اشکالی ندارد. در اینجا نظر به آینه نکرده، نظر او نظر آلی نیست، بلکه نظرش استقلال است. و همین طور اگر نگاه به آینه بکند و بخواهد ببیند که آیا این آینه موج دارد یا ندارد، فرض کنید که می‌رود در یک مغازه‌ای و می‌خواهد یک آینه بخرد. خب بر می‌دارد و نگاه می‌کند که آیا این آینه اش موج دارد یا ندارد، این هم اشکال ندارد. باز این نظر، نظر استقلالی است. بله اگر نظر به آینه کند و بخواهد خودش را در آینه ببیند، این نظر می‌شود نظر آلی. یعنی منظور از نظر و منظور در این رؤیت، رؤیت وجه اوست و دیدن وجه اوست و خود را در او دیدن است و در اینجا این اشکال دارد.

پس بنابراین، این اعتبار و این حیثیت در مفاهیم باید مورد توجّه قرار بگیرد که به چه حیثیتی و به چه اعتباری، این معنی لحاظ شده است.

و ما در روایات خیلی از این قبیل می‌بینیم که در یک مورد حکم به حلّیت در یک جا داده شده و در یک مورد حکم به حرمت داده شده است. فرض کنید از یک حیثیت خرید و فروش یک شییء حرام می‌شود و از یک حیثیت دیگر خرید و فروش آن حلال می‌شود و بطور کلی، مدار، مدار انتزاع و اعتبار است. اعتباری که در اینجا شده باید مورد نظر قرار بگیرد و مورد بحث قرار بگیرد که چیست؟ در معنای حرفی، آن چه که معنای حرفی را اثبات می‌کند، لحاظ آلیت و رابطیت بین دو مفهوم فی نفسه است.

من باب مثال مفهوم اول، مفهوم فعل و مفهوم دوم مفهوم بصره بوده و در اینجا این من کاری که انجام می‌دهد اینست که بین سرت و بین بصره ارتباط بر قرار می‌کند. همین، کار دیگری انجام نمی‌دهد. ضربت بالخشبه، بائی که در اینجا وجود دارد این بین ضرب و بین خشبه، سرت الی الکوفه الی که در اینجا وجود دارد ربط برقرار می‌کند بین سرت و بین کوفه ربط برقرار می‌کند. کار دیگری انجام نمی‌دهد. البته این جنبه ربطی بواسطه یک معنائیست که در او نهفته است. واضع یک معنایی را در «إلی» لحاظ کرده که آن معنی در «من» نیست. ولی آن معنایی را که لحاظ کرده است آن معنی ظهور و بروز و افاده‌اش در ضمن غیر است و فی غیره هست که در یکی ابتدائیت و در دیگری انتهائیت است. در یکی ظرفیت و در یکی سببیت است. اینها معانی مندمج و باطنی است که واضع اینها را درون این الفاظ و حروف؛ لحاظ کرده است، از این به مفهوم رابط تعبیر می‌کنیم. مفهوم رابط عبارت است از یک مفهومی که حقیقت تعین و تشخّصش به ربط بین دو مفهوم فی نفسه است، اما خودش فی حد نفسه استقلال ندارد، خودش فی حد نفسه مفهوم فی نفسه نخواهد بود. این می‌شود مفهوم رابط.

در بحث وجود، وقتی که می‌آیند وجود را تقسیم می‌کنند «الوجود إمّا فی نفسه او فی غیره». کاری ما به اعیان خارجی نداریم. بعضی آمده‌اند این بحث را بحث اعیان خارجی، یعنی حقیقت وجود در خارج دانسته‌اند این حقیقت وجود یا حقیقت فی نفسه و آن تشخّص استقلالی وجود است. چه آن فی نفسه لنفسه هم

باشد، مانند قیوم بالذات، چطور این که صدر المتألّهین می‌فرماید که در وجود فی نفسه، لنفسه هم هست. هم وجود فی نفسه دارد، وجود استقلالی دارد یعنی برای فهمیدن معنا و مفهوم آن ما نیاز به شیء دیگری نداریم وقتی که نظر به این مفهوم می‌کنیم، نظر به این طبیعت می‌کنیم، یك مفهوم استقلالی از این نظر برای رائی و برای شخص عالم به این ماهیت و به این حقیقت روشن می‌شود که این می‌شود مفهوم فی نفسه. حالا این حقیقت و این طبیعت فی نفسه یا برای خودش هم هست. یعنی استقلال ذاتی دارد قیوم به ذات است، قائم به ذات است، نه قائم بالغیر. بعبارت دیگر فاعلی در تحقق او دخالت ندارد. خود او قائم به ذات و به نفسه هست که این فقط در وجود باری تعالی و قیوم به ذات صادق است، یا اینکه نه، این حقیقت فی نفسه، یك قیومیت بالغیر دارد. قائم بالغیر است و غیر در او افاضه کرده است. افاضه وجود از ناحیه غیر است، اگر اینطور باشد مانند همه معالیلی که هستند چه در ابداعیات و صور مجرده و چه در غیر ابداعیات که عالم طبع باشد در تمام اینها جنبه معلولیت و تولی بالغیر و اتکاء بالغیر لحاظ می‌شود. پس اینها وجود فی نفسه لغیره هستند. بحث بر سر وجود فی نفسه لنفسه نیست. تمام عالم خلق همه ممکنات، سواٌ کانت ابداعیات یا غیر ابداعیات، سواٌ کانت مجردات یا غیر مجردات است. حالا از وجود فی نفسه ما صرف نظر بکنیم، تقسیم دیگری برای وجود هست، که «الوجود إمّا فی نفسه او فی غیره». وجود اما فی نفسه هست یا فی غیره. اینجا مسائلی پیش می‌آید یکی اینکه آیا منظور از این بحث، بحث اعیان خارج است یعنی همان طور که ما اعیان خارج و حقایق خارج را تقسیم به فی نفسه لنفسه و لغیره می‌کنیم، آیا ما اعیان خارج را به وجود فی نفسه و فی غیره تقسیم می‌کنیم، یا اینکه بحث، بحث مفاهیم است؟ یعنی ما کاری به عین خارج و به آن حقیقت خارج نداریم. مفاهیم انتزاعی از وجود، بر دو دسته تقسیم می‌شوند یك وجود فی نفسه داریم و آن هر وجودی است که جنبه استقلال مفهومی دارد. یك وجود فی غیره داریم و آن هم مفهومی است که تحقق او در ضمن تحقق وجودات استقلالی دیگر است. گرچه همان تحقّق فی غیره اگر اعتبار دیگری بر او بشود خود او فی نفسه می‌شود. اگر آن جنبه ابتدائیتی که قائم و متدلّی به سرت و بصره است، آن جنبه ابتدائیت را ما بیرون بیاوریم و از جنبه ربطی بین سیر و بین بصره خارج بکنیم، ما می‌توانیم مخبر عنه قرار بدهیم. ما می‌توانیم مخبر به او را قرار بدهیم ما می‌توانیم بگوئیم هذه الابتدائیه. ما می‌توانیم بگوئیم الابتدائیه غیر الانتهائیه. این الابتدائیه غیر الانتهائیه در این جا مخبر عنه واقع شده است، مبتدا واقع شده است و مبتدا باید وجود فی نفسه داشته باشد. نمی‌تواند وجود فی غیره داشته باشد. بناءًا علی هذا، به تعدّد اعتبارات، تعدّد مفاهیم استقلالی و غیر استقلالی و فی غیره انتزاع می‌شود و بوجود می‌آید. حالا درباره این وجود فی غیره، که وجود

رابطی هست رابطست، فرمایش صدر المتألّهین این است که بر دو معنا اطلاق می‌شود. یعنی آن اطلاق رابط و رابطی نه اینکه خود وجود.

اطلاق لفظ رابطی به دو معناست

بطور کلی اطلاق لفظ رابطی به دو معنا هست:

معنای اول همین وجود رابط است که از او تعبیر به رابطی هم می‌آورند ولی در اصل بهتر این است که به او اطلاق رابط بشود چون رابط یعنی فقط حیثیت، حیثیت ربط است. فقط تشخّص در تشخّص ربط است، تحقّق او به تحقّق ربط است. خودش فی نفسه استقلال ندارد. این یک معنی.

معنای دیگر برای اطلاق رابطی، نعوت است که به او به اوصاف در هلّیات مرکبه ناعتی هم گفته می‌شود. وقتی که ما می‌گوئیم «زیدٌ قائمٌ» یا «هذا الکتاب ابیضٌ» تمام اینها هلیات مرکّبه و «کان» ناقصه است در اینجا ما یک وصفی را بر یک موصوفی حمل می‌کنیم، ارتباط بین این وصف و بین موصوف را ما وجود رابط می‌نامیم. خود این وصف اسمش وجود رابطی است. البته عرض کردم به اولی رابطی هم گفته می‌شود.

پس بنابراین رابطی به دو معنا گفته می‌شود: یکی به حیثیت ربط بین وصف و موصوف این یک. دوم به خود وصف، وصفی که قائم به موصوف است و به آن هم وجود رابطی گفته می‌شود.

بحث اول درباره وجود رابط است که همان معانی حرفیه است، در این قضیه مرحوم صدر المتألّهین می‌فرمایند که منظور ما از وجود رابط غیر از نسبت هوهویت و نسبت حکمیه در قضایاست. وقتی که ما می‌گوئیم زیدٌ عالمٌ یک نسبت حکمیه بین عالم و بین زید وجود دارد که این نسبت حکمیه در قضایای حملّیه ایجابیه است و سلب نسبت حکمیه در قضایای سلبیه موجود است. وقتی که ما می‌گوئیم زیدٌ عالمٌ یک زیدی وجود دارد که موضوع است. عالمٌ هم در اینجا محمول است. یک ارتباطی بین عالم و بین زید وجود دارد که به خاطر آن ارتباط ما عالم را برای زید اختیار کردیم. جاهل را اختیار نکردیم. آن ارتباط، ارتباط بین موضوع و محمول است. ربط بین موضوع و بین محمول است این ارتباط را ما اسمش را می‌گذاریم وجود رابط می‌نامیم. فعلًا به این کاری نداریم. یک نسبت دیگری هم در اینجا وجود دارد که آن نسبت عبارت است، یعنی نسبت بین موضوع و محمول. چون آن جنبه ربطی بین موضوع و محمول است که حکم بر آن نسبت بار می‌شود. وقتی که من می‌گویم زیدٌ عالمٌ این گفتن زیدٌ عالمٌ من می‌آید به ارتباط بین عالم و بین زیدی که اینجا آوردم می‌خورد، یعنی عالم را متنجر کردم و حکّ کردم برای زید. عالم را محکم بر سر زید کوبیدم. این را می‌گویند نسبت حکمیه. حکم در اینجا نسبت نیست، حکم را متکلّم ایجاد می‌کند اما نسبت بین موضوع و محمول وجود دارد. و وقتی که متکلّم گفت زیدٌ عالمٌ، ما کشف می‌کنیم که خود متکلّم به نسبت بین این دو اعتقاد و جزم دارد. وإلّا اگر که من باب مثال ادات استفهام می‌آورد و می‌گفت هل زیدٌ عالمٌ؟ خب ما در اینجا

نسبت حکمیه نداریم. فقط نسبت بین عالم و زید در اینجا وچو داشت. یعنی همین قدر بین عالم و بین زید یک نسبتی وجود دارد. اما ما نمی‌دانیم که این نسبت جنبه حکمی دارد یا جنبه حکمی ندارد صرفاً جنبه تصوری دارد. یعنی ما در خود این نسبت هم قائل به تصوّر هستیم. تصوّر این نسبت برای ما محقّق شده است اما حکم نکردیم. یا فرض کنید که این طور می‌گویند: لا أدری هل زیدٌ عالمٌ او لا. این که می‌گویم لا أدری و بطور تشکیک این عبارت و این جمله را می‌آورم در اینجا حکایت می‌کند که در اینجا حکمی در این قضیه نشده است. این حکم، بر سر نسبت اتّحادی و هوهویت بین عالم و بین زید رفته است.

چون بین مبتدا و خبر، بین موضوع و محمول باید هوهویت باشد. حالا یا هوهویت مفهومی و یا هوهویت مصداقی باید باشد. این هوهویت ها تفاوت پیدا می‌کند. در هر صورت بین محمول و بین موضوع باید هوهویت باشد یعنی این همان است.

خب این نسبتی که بین این دو هست که آن نسبت هوهویت است، در اینجا حکمبر سر او رفته است. یعنی این عالمیت برای زید ثابت است. یعنی این نسبت بین این دو، ارتباط بین این دو.

مرحوم صدر المتألّهین در اینجا عبارتی دارند که دیگران هم در همین مطلب در حواشی نظر دارند، و آن این است که نسبت این وجود رابطی غیر از آن نسبت هوهویت بین موضوع و محمول است که در هر جمله‌ای باید باشد. آن نسبت در جملات بسیط ما هست وقتی که می‌گوئیم «زیدٌ موجود»، این «زیدٌ موجودٌ» بین زید و بین موجود یک نسبت است. گرچه قضیه ما قضیه هلیه بسیطه است و اگر چه در اینجا کان «تامّه» است، یعنی ما در اینجا وصفی را که بر زید حمل کردیم، نداریم نفس وجود را برای زید که ماهیت است ما حمل کردیم. در هلیت بسیطه خود نفس وجود می‌آید بر موضوع حمل می‌شود. ولی در زیدٌ عالمٌ که می‌گوئیم، وجود زید را مفروق عنه می‌گیریم نه آن ارتباط بین موضوع و محمول؛ ارتباط بین موضوع و محمول در هلیات بسیطه هم هست، در «زیدٌ موجودٌ» هم هست، در حالتی که کسی قائل نشده است بر اینکه در هلیات بسیطه آیا ما می‌توانیم قائل به وجود رابط بشویم یا نمی‌توانیم بشویم؟، البته قائل شده‌اند نه اینکه قائل نشوند و البته قولشان هم خالی از وجه نیست. در هلیات بسیطه بین موضوع و بین محمول فرقی نیست، الّا در تحقّق. موضوع بدون محمول، آنچه که بر او حاکم است امکان ذاتی است. موضوع با محمول وجوب وجود و ضرورت وجود برای او هست. پس هیچ وصفی را ما در اینجا برای این موضوع بار نمی‌کنیم الّا نفس وجود خود زید و این نسبت در همه قضایا هست. هم در قضایای مرکّبه هست که «زیدٌ عالمٌ» بگوئیم که در اینجا از وجود زید فراغت پیدا کردیم و از وجود عالم نیز فراغت پیدا کردیم. چون ما به خود عالم هم می‌توانیم بگوئیم که «العالم موجودٌ». حالا کاری به زید نداریم، چطور است که می‌گوئیم البیاض موجود. وقتی که من به این کتاب نگاه می‌کنم، و نگاه می‌کنم و یک سفیدی را می‌بینم، می‌توانم بگویم الآن در این اطاق «البیاضٌ موجودٌ» حالا این بیاض روی

چه حمل شده است؟ من دیگر به او کاری ندارم. ممکن است این بیاض به کتاب حمل شده باشد، ممکن است این بیاض به این صفحه‌ای که در اینجاست حمل پس الآن عروض بیاض بر موضوع مورد نظر ما نیست، نفس وجود بیاض است و نفس وجود بیاض که مفهوم استقلالی است گر چه در خارج وجودش لغیره است و عین وجود معروض است، به این کار نداریم. ولی تصور بیاض فی حد نفسه برای ما قابل تصور است که ما تصور بیاض را داشته باشیم. پس بنابراین می‌توانیم بگوئیم اوّل: الکتابٌ موجودٌ. دوم: البیاضٌ موجودٌ. منتهی ارتباط بین کتاب و بین بیاض احتیاج به یک جمله و یک ربط دارد. اینجاست که ما می‌آئیم یک قضیه هلیه مرکبه درست می‌کنیم می‌گوئید «مکان الکتاب ابیض»، «کان القرطاس ابیض». کان الورق ابیض. در اینجا این کان ناقصه می‌آید بین دو وجود فی نفسه که یکی وجود ورق و کتاب هست و یکی وجود بیاض هست، ارتباط برقرار می‌کند. این ارتباطی که برقرار شده است این یک نسبتی بین موضوع و محمول است، که نسبت همه موضوعات است و بین هر موضوع و هر محمولی باید نسبت باشد. ولی چیز دیگری که در اینجا هست و آن این که در اینجا ما یک چیز دیگری داریم و آن یک وجود فی نفسه این وجود فی نفسه را بر یک وجود فی نفسه دیگر حمل می‌کنیم. این را وجود رابط می‌نامیم. وجود رابط کاری که انجام می‌دهد این است که بین دو وجود فی نفسه ارتباط برقرار می‌کند. اما در قضیه هلیه بسیطه، موضوع و محمول سر جایش هست و نسبت هم هست، وقتی که من می‌گویم «زیدٌ موجودٌ» این زید که الآن موجود نیست جدای آن محمول. آن محمول هم که موجود نیست جدای زید. اگر این زید بخواهد موجود بشود باید وجودی بر او عارض بشود و اگر وجودی بخواهد تعین پیدا بکند باید این تعین در ضمن زید باشد. پس هر دوی اینها به همدیگر احتیاج دارند. درست شد منتهی یکی احتیاج ذاتی دارد، یکی احتیاج تشخّص و تعین دارد. این ماهیت بدون وجود عدم است و وجود بدون ماهیت اطلاق است و بسیط. ولی نسبت بین این دو، وجود دارد. این نسبت هست. این نسبت مورد نظر نیست. پس این وجود رابط به یک وجود خارجی می‌خورد از اینجا ما می‌خواهیم با افرادی که قائلند به این که، این وجود، وجود مفهومیست وارد اشکال بشویم. تا اینجا روشن شد که ما وجود را ربط بین نعت و بین منعوت، بین وصف و بین موصوف بگیریم، اگر وجود رابط این است، بنابراین، این با قضیه هلیت بسیطه جور در نمی‌آید. بنابر فرمایش ایشان ارتباط بین موضوع و محمول وجود رابط نیست. ارتباط بین موضوع و محمول یک نسبت است. نسبت حکمیه است که بین موضوع و بین محمول ارتباط برقرار می‌شود. حالا یا آن نسبت، نسبت حکمیه در قضایای بسیطه است یا نسبت غیر حکمیه در قضایای غیر بطّیه است. «هل کان زیدٌ موجوداً»، این قضایای غیر بطیه می‌شود. هل کان زیدٌ عالماً. قضایای غیر بطّیه شک در یک قضیه ما را از نسبت حکمیه باز می‌دارد و منع می‌کند. پس اگر ما بخواهیم در نسبت بین موضوع و محمول حکم بکنیم لاجرم این نسبت چه در قضایای بطّیه یا غیر بطّیه وجود داشته باشد. باید بین محمول و بین موضوع، ما یک ربطی در هر

صورت برقرار بکنیم. بدون ربط زید را نمی‌شود اینجا بگذاریم، عالم را هم یک فرسخ آن طرف‌تر بگذاریم. زید را باید اینجا بگذاریم، عالم را هم باید در کنارش قرار بدهیم. حالا که عالم را در کنار زید قرار دادیم دو حالت است، یا با شک نسبت به این قضیه نگاه می‌کنیم یا با یقین نگاه می‌کنیم. اگر با شک نگاه کنیم حکمی در اینجا نشده است، اگر با یقین نگاه بکنیم ما در اینجا حکم کرده‌ایم. بنابراین در هر قضیه حملّیه‌ای، ما ناچار از برقراری نسبت بین محمول و موضوع خواهیم بود و چاره‌ای در آنجا نیست. آن وقت صحبت در این است که وجود رابط در اینجا چه نقشی دارد؟ حالا این قضیه حملیه، ما سوای اینکه مرکبه باشد مثل زیدٌ عالمٌ، یا اینکه این قضیه حملیه ما بسیطه باشد مثل زیدٌ موجودٌ. در اینکه نسبتی بین موضوع و بین محمول هست، از این نقطه نظر بین این دو فرقی نیست. تا این جا مسأله تمام شد.

فرمایش صدر المتألّهین و دیگران این است که این وجود رابط غیر از این است یعنی وجود رابط عبارت است از یك مفهومی که ا اصلًا در قضیه هلیت بسیطه نمی‌آید، یعنی در زیدٌ موجودٌ نمی‌آید. چون ما در آنجا وجود فی نفسه‌ای نداریم تا بخواهیم بر وجود فی نفسه ی دیگر حمل کنیم. ما در آنجا یك وجود بیشتر نداریم که آن وجود زید است. در هلیت مرکّبه است که ما دو وجود داریم. یك وجود عالم داریم یك وجود زید داریم، این عالم را می‌خواهیم بر این حمل کنیم. اینجاست که در اینجا وجود رابط معنی پیدا می‌کند، یعنی ربط بین دو وجود می‌خواهد بدهد، این مسأله، ما را به این نکته می‌رساند که وجود رابط در دایره مفاهیم است نه در دایره اعیان خارج. یعنی در دایره اعیان خارج، ما وجود رابط نداریم بخاطر اینکه وجود خارجی در آنجا، یك وجود است که خود بیاض است که خودمان داریم می‌بینیم و این بیاض وجودش هم فی غیره است، یعنی وجودش در ضمن غیر است که گرچه فی نفسه است اما از نقطه نظر تحقّق خارجی این وجودش وجود فی الورق است و فی القرطاس است. بله از نقطه نظر انتزاع عقلی، عقل می‌آید یك وجود بیاض را در اینجا انتزاع می‌کند و این وجود بیاض را از خود ورق سلب می‌کند و برای ورق یك وجودی قرار می‌دهد و برای بیاض وجود دیگری قرار می‌دهد. این انتزاع عقلی است. اما از نقطه نظر خارجی ما یك وجود داریم. اگر هم دو وجود باشد و ما آنرا انضمامی هم بدانیم بنابر رأی بسیاری از حکما این وجود، منضم به این است، شئ ثالثی ما در اینجا نداریم که یك بیاض باشد، و بین ورق باشد، یکی هم بیاض و بین ورق یك چیزی دراین وسط پنهان شده باشد، ما نداریم. ما یا بیاض داریم یا ورق داریم یا این بیاض منضمه به این ورق را در اینجا داریم. پس بنابر این وجود رابط در اینجا نمی‌تواند یك وجود خارجی باشد که آن وجود خارجی بیاید وصف را بر این موضوع حمل کند. بلکه اگر بخواهد باشد باید این وجود هم اعتباری باشد و بعداً هم می‌آئیم عرض می‌کنیم و می گوئیم که اصلًا

ما نمی‌توانیم این را وجود خارجی بدانیم. باید ما حتماً این را داخل در مقولات و داخل در مفاهیم قرار بدهیم. بناءًا علی هذا اینجا خلط پیش می‌آید و آن این است که در خارج وجود رابط نداریم. یا شما ممکن است بگوئید که اعراض هم وجود خارجی دارند در حالیکه اینها رابط هستند. یعنی وجودشان فی غیره یا عند الغیر هست مانند صور ذهنیه که اینها قائم به نفس هستند. اگر شما اعراض را وجود فی نفسه فی غیره می‌دانید در این جا چگونه وجود رابط را وجود فی غیره می‌دانید؟ یعنی چگونه در اینجا رابط می‌آید بین این دو وجود ربط برقرار می‌کند، و بعبارت دیگر آنچه را که ما از اعیان خارجی مشاهده می‌کنیم غیر از خود وجود چیز دیگری نداریم یعنی آن چه در خارج می‌بینیم، یا موصوف را ما در آنجا مشاهده می‌کنیم. یا وصف متدلّی به موصوف را و متّکی به موصوف را ما در آنجا مشاهده می‌کنیم. چیز دیگری در اعیان خارجی وجود داشته باشد که اسم او را وجود رابط بگذاریم ما یك چنین چیزی نداریم.

می‌آئیم داخل در مباحث مفاهیم. در قضیه ما در اینجا یک نسبت بین موضوع به محمول داریم. آن نسبت بین موضوع و محمول یا نسبت حکمیه است یا غیر حکمیه. خب بین قضایای بسیطه بین قضایای مرکّبه اینجا چه فرقی پیدا کرد؟ شما، هم در قضایای بسیطه بین موضوع و محمول قائل به نسبت هستید هم در قضایای مرکّبه. یعنی در قضایای بسیطه می‌گوئید بین زیدٌ و موجودٌ نسبت است و نسبت هم یکی از مواد ثلاث است این موجود برای زید یا ممتنع است یا ممکن است یا ضرورت دارد می‌گویید عالم برای زید یا ضرورت دارد یا ممکن است یا ممتنع. پس در اینجا چه نسبت دیگری می‌توانید شما به ما نشان بدهید که آن نسبت را ما وجود رابط بنامیم؟ آن نسبت را ما بنامیم؟ اصلًا دیگر نسبتی وجود ندارد. موضوع داریم و محمول داریم و نسبت بین این دو داریم و حکم به این نسبت یا عدم حکم به این نسبت و تشکیک در این حکم. و الّا در خود نسبت که تشکیک نیست وقتی که ما می‌گوییم هل زیدٌ عالمٌ ما در نسبت بین زید و عالم که تشکیک نمی‌کنیم. چون خود ما عالم را آوردیم و در عالمی را که ما آوردیم که نمی‌توانیم خودمان هم تشکیک کنیم. این عالمی که در اینجا آوردیم آیا واقعاً آوردیم یا نیاوردیم!؟ خب دیگر نمی‌توانیم. بله در حکم این نسبت ما تشکیک می‌کنیم که آیا نسبت بین عالم و زید آیا محکوم و متنجّز است یا اینکه مشکوک است؟ ما در این تشکیک می‌کنیم و از اینجا این اختلاف بین این مسلک پیدا می‌شود که آیا در قضایای بدیهیه نسبت حکمیه وجود دارد یا ندارد که بعد به این بحث خواهیم پرداخت.

بنابر این شما حتی در قضایای حملیه مرکّبه حتی که مرحوم آخوند قائل به این هستند که در این وجود رابط است نه در قضایای بسیطه مثل زید موجود. شما غیر از ارتباط و نسبت بین محمول و موضوع، یک نسبت دیگری را که اسمش را وجود رابط بگذارید به ما نشان بدهید.

ما باید ببینیم که از این موجودٌ و از این زیدٌ چه اعتباری می‌کنیم. برای ما زید یک وجود فی نفسه دارد. البته وجود فی نفسه جدای از موجودٌ نیست که بگوئیم وجود وجود فی نفسه. این مفهومش مفهوم استقلالی است. هر چیزی که دارای مفهوم استقلالی شد اعتباراً به او وجود فی نفسه می‌گویند. ولو اینکه معلول باشد که حالا فرمایش صدر المتألّهین در اینجا می‌آید. خود موجودٌ هم یک مفهوم فی نفسه برای ما می‌آورد. صحبت در این است در هلیه بسیطه، نفس وجود موضوع را ثابت می‌کنیم، گر چه خود آن موضوع وجود فی نفسه داشته باشد و محمول هم وجود فی نفسه داشته باشد. اشکال ندارد که همان وجود محمول نفس وجود موضوع است ولی در هلیه مرکّبه، ما نفس وجود موضوع را ثابت نمی‌کنیم ما وصفی را که وجود فی نفسه دارد، آن را داریم ثابت می‌کنیم و این با هلیه بسیطه متمایز است.

ما در هلیه بسیطه نفس وجود زید را می‌خواهیم اثبات کنیم.

شما هر اعتباری که می‌کنید، در بحث تقدم وجود بر ماهیت، در آنجا هم بحث شد. شما هر ماهیتی که اعتبار می‌کنید و حمل وجود بر آن می‌کنید، این وجود ماهیت را در ذهنتان خواهید آورد، چه بخواهید و چه نخواهید. چون نظر به ماهیت نظر به خارج است. یعنی وقتی که شما می‌گوئید زیدٌ موجودٌ یعنی زید در خارج را دارید لحاظ می‌کنید. این زیدی که در خارج وجود دارد ما وجود را بر آن بار کردیم. منتهی چون ما نمی‌توانیم با صرف اطلاق زید وجود را بار کنیم، مجبوریم یک محمول بیاوریم. ولی در مورد زید عالم این طور نیست ما می‌توانیم زید را بگوئیم اصلًا عالم را نیاوریم قادر را نیاوریم، کاتب را نیاوریم، شاعر را نیاوریم هیچ چیز نیاوریم. فقط زید را می‌گوئیم و خود وجود زید را در اینجا بگوئیم. می‌گوئیم زید. طرف مخاطب وقتی که می‌گوئیم زید، زید را می‌فهمد. منتظر است بر اینکه ما بگوئیم چه وصفی را بر او بار می‌کنیم. همین که میگ‌وئیم زید، وجود زید در نظر مخاطب می‌آید. حالا این می‌ماند در اینکه این زیدی که ما داریم اطلاق می‌کنیم می‌خواهیم چه گلی به سرش بگذاریم. یک وقتی همان وجود را به سرش می‌گذاریم و چیزی اضافه نیست این می‌شود هلیه بسیطه. یعنی همان زیدی که الآن وجودش را فهمید. آیا شما وقتی که به یک فردی می‌گوئید زیدٌ ولی هنوز خبر را نمی‌آورید، هنوز محمول را نمی‌آورید، آیا او شاعرٌ می‌فهمد، کاتبٌ می‌فهمد، رازقٌ می‌فهمد. چه می‌فهمد؟ هیچ چیز نمی‌فهمد، فقط می‌گوید زید. فرض کنید که می‌گوئید شیر، وقتی که می‌گوئید شیر، مخاطب از این مسئله چه می‌فهمد؟ می‌گوید شیر، منتظر است که ببینید که این شیر چیست؟ یک وقت می‌گوید شیر را خوردم، این می‌شود همین شیر خوردنی یک وقت می‌گوید شیر مرا خورد، این می‌شود شیر باغ وحش. یا اینکه می‌گوئید شیر منظور این باشد که شیر را بستم. اینکه می‌گوئید شیر را بستم، این منظور شیر دستشوئی است. خوب، با گفتن شیر، مخاطب یک وجودی در ذهن او خواهد آمد. منتهی نحوه اتصاف این وجود برای اوچگونه است؟ آیا این وجود متصف به خودش است یا این وجود متصف به یک صفت است؟ این در اینجا

برای او مورد سؤال است. منتظر است تا شما محمول را بگوئید. پس در وهله اول نفس وجود موضوع بر موضوع ثابت می‌شود درسپس ما در هلیه بسیطه شق القمر نکردیم، کار اضافه نکردیم، وقتی که می‌گوئیم زیدٌ، این وجود بر این زید بار شد. چه بخواهیم و چه نخواهیم، این بار شد.

وجود ذهنی به لحاظ حکایت از وجود خارجی است. من در باب تصورات که نیستم وقتی که شما می‌گوئید زیدٌ، این وجود برای زید ثابت شد. یعنی این زید منظور وجود اوست البته بعد ممکن است که شما بگوئید زیدٌ ممکن الوجود. این در اینجا تصحیح تخیل او را بکند، اما وقتی که شما می‌گوئید زیدٌ، بالاخره مخاطب وجود خارجی را در اینجا می‌آید بار می‌کند، وجود ذهنی که شما در ذهنتان آوردید را که بار نمی‌کنید پس در قضیه هلیه بسیطه محمول کاری را انجام نمی‌دهد. فقط می‌آید همان وجودی را که بر زید بار شده، همان وجود را می‌آید تثبیت می‌کند. نه اینکه بیاید زید را در عالم ابهام نگهدارد و بعد بیاید این وجود بر او عارض بشود، نه، اصلًا معنای هلیه بسیطه این است. اصلًا هلیه بسیطه معنایش این است که فقط موضوع در اینجا مورد لحاظ است نه محمول.

در اینکه موضوع و محمول در ذهن، هر دو، لحاظ فی نفسه می‌شود شکی نیست. ولی صحبت در این است که امری خارج از خود وجود بار نمی‌کند. بطور کلّی در هلیه بسیطه اصلًا نفس الوجود ثابت است. اصلًا نفس الوجود. اثبات نفس الوجود. اثبات خود وجود. البیاض موجود. اصلًا ما به جنبه وصفی کاری نداریم. در البیاض موجودٌ شما کاری ندارید که این بیاض عارض بر چه شده است؟ عارض بر فرش شده یا عارض بر قرطاس شده یا عارض بر دیوار شده است. خود نفس الوجود در هلیه بسیطه مورد لحاظ است. البیاض موجودٌ، السواد موجودٌ یا اینکه بگوئیم الکتاب موجودٌ. و البته خود کتاب وجود فی نفسه دارد. خود بیاض وجود فی نفسه دارد اینها همه وجود فی نفسه دارند. ولی در هلیه بسیطه ما بحث از فی نفسه و غیر نفسه نداریم. اثبات نفس الوجود است. همین والسلام. نفس الوجود را در اینجا اثبات می‌کنیم ولی در قضیه هلیت مرکبه ما وصف را می‌خواهیم عارض بکنیم. اصلًا اشکال در اینجا پیدا می‌شود. در قضیه هلیه مرکبه و کان ناقصه ما داریم یک وصفی را بر یک ذاتی بار می‌کنیم این تفاوت پیدا می‌کند تا اینکه ما خود نفس الوجود را بر خود موضوع ثابت بکنیم. این دو تاست. بنابراین ماحصل کلام این است که ما در قضایا، چه قضایای بسیطه و چه قضایای مرکّبه غیر از نسبت بین موضوع و محمول چیز دیگری نداریم تا شما اسمش را وجود رابط بگذارید. پس اینکه الآن در اینجا شما می‌آئید و می‌گوئید که وجود رابط اختصاص دارد به قضایای مرکّبه، نسبتی است در قضایای مرکّبه که آن نسبت در قضایای بسیطه نیست. ما می‌گوئیم در قضایای مرکبه و بسیطه یک نسبت بیشتر نداریم. هیچ فرق نمی‌کند بگوئیم زیدٌ موجودٌ، نسبت بین موجود و بین زید برقرار می‌کنیم. یا اینکه بگوئیم زیدٌ عالم نسبت بین عالم و زید برقرار می‌کنیم. در اینجا چه نسبتی دیگری باقی است هست تا اسم او را شما وجود رابط

بگذارید. این اشکال است راجع به آن، تأمل کنید. انشاءالله تا ببینیم برای این جوابی داریم یا نه.